

## بازتفسیر عبارت «وَلَا تُكْرَهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ» (نور، ۳۳)

سید محمود طیب حسینی<sup>۱</sup>

خدیدجه طیب حسینی<sup>۲</sup>

مطهره سادات طیب حسینی<sup>۳</sup>

دریافت: ۱۴۰۱/۸/۲۱ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۳۰

### چکیده

آیه ۳۳ سوره نور دارای سه بخش است که در بخش سوم از اجبار «فَتَيَاتٍ» بر زنا نهی شده است. عموم مفسران تا دوره معاصر «فَتَيَاتٍ» را مطابق روایات اسباب نزول به کنیزان تفسیر کرده و مقصود آیه را صرفاً نهی از اجبار کنیزان بر تن فروشی به منظور کسب درآمد دانسته‌اند. در این صورت پیام آیه محدود به دوره برده‌داری است و با رفع برده‌داری، آیه شریفه فاقد موضوع می‌شود. در مقاله حاضر به روش توصیفی - تحلیلی و با پیوند سیاق آیه ۳۳ به آیه قبل و تحقیق در معنای واژگان «فَتَيَاتٍ»، «تُكْرَهُوا»، «بِغَاءِ»، «تَحَصُّنٌ» و سایر قرائن، دیدگاه مذکور نقد و مقصود آیه شریفه نهی از اجبار مستقیم و غیرمستقیم همه دختران بر تن‌فروشی دانسته شده است. حاصل این بررسی و نقد، آن است که آیه شریفه همه مخاطبان را اعم از والدین، عموم مؤمنان و صاحب منصبان را از دشوار ساختن شرایط ازدواج دختران عقیف از جمله بالابردن مهریه، سنگین گرفتن جهیزیه، تحصیلات عالی و... که منتهی به بالارفتن سن ازدواج و در نتیجه تن دادن به فحشا می‌شود نهی کرده است.

**کلیدواژه:** آیه ۳۳ نور، تن‌فروشی، اجبار، فحشا، سن ازدواج، شرایط ازدواج.

۱. هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه (نویسنده مسؤول)

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد روانشناسی مثبت گرا، دانشگاه قرآن و حدیث

۳. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه قم

## بیان مسأله

آیه شریفه ۳۳ سوره نور از آیات برجسته سوره نور است که چند موضوع مهم اجتماعی در آن مورد توجه قرار گرفته است: «وَلَيْسَتَعْفَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتِغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِّنْ مَّالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِّتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِن بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَّحِيمٌ». (نور: ۳۳) آنها که امکان ازدواج ندارند، باید خویشتن داری کنند تا خدا از بخشایش خود بی‌نیازشان گرداند؛ و از بردگانی که در اختیار دارید، آنان که خواستار باز خرید و آزادی خویشند، اگر در وجودشان شایستگی سراغ دارید، بپذیرید و از مال خدا که به شما ارزانی داشته است، [برای تسهیل آزادی‌شان] به آنها ببخشید؛ و کنیزانی که در اختیار شما هستند، اگر علاقه به پارسایی دارند، به فحشا و ادارشان نکنید تا بهره زندگی دنیا را بدست آرید؛ و هر که آنان را [به فحشا] وادار کند، خدا پس از وادار کردن آنان آمرزگاری است مهربان.

این آیه شریفه دارای سه بخش است و به سه موضوع مهم پرداخته است: در بخش نخست از مردانی که امکانات مالی و غیرمالی جهت ازدواج برایشان فراهم نیست می‌خواهد خویشتن‌داری و پاکدامنی پیشه سازند تا خداوند از فضل خود آنها را ثروتمند ساخته و امکان ازدواج برایشان فراهم آورد، در بخش دوم از مؤمنان می‌خواهد چنانچه بردگانی در تملک آنهاست و آن بردگان خواهان بستن قراردادی جهت آزادی خویشند و مایلند برای آزادی خود در قبال پرداختن مالی که کسب می‌کنند به مالک، به تدریج آزادی خود را بازیابند، مؤمنان با آنان همراهی کرده و در صورتی که در آن بردگان توان کارکردن و کسب درآمد می‌بینند با آنان قرارداد آزادی ببندند و حتی بخشی از مالی که خداوند به آنان بخشیده است برای آزادی آن بردگان در اختیارشان نهند، و در بخش سوم از مؤمنان می‌خواهد که «فتاة» خودشان را با هدف کسب درآمد و مال ناپایدار برای زندگی دنیا، به فحشا مجبور نسازند.

هر یک از سه بخش آیه شریفه به یکی از معضلات و آسیب‌های جامعه ایمانی توجه داده و مفسران به شایستگی آیه شریفه را به بحث گذاشته‌اند. ابن عاشور در این باره می‌نویسد: بدان که تفسیر این آیه مشکل است و مفسران حق تفسیر این آیه را ادا نکرده و با نقل روایات سبب نزول آن و ذکر نام کسانی که آیه در باره شان نازل شده فقط سخنانی تکراری و درازدامن آورده‌اند. بدون آنکه توضیح روشنی درباره معانی و احکام آیه شریفه بیان کرده باشند. (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۱۷۹) در مقاله حاضر با روش توصیف و تحلیل و استنتاج، بخش سوم آیه شریفه بررسی و دیدگاه مفسران در تفسیر آیه شریفه ارزیابی خواهد شد. بنابراین در ارتباط با بخش سوم آیه، مقاله حاضر در صدد پاسخ به این پرسشها خواهد بود:

مقصود از «فتیاتکم» در آیه شریفه چیست؟

آیه شریفه در نهی از اکراه «فتیات» بر فحشا در صدد بیان چه دستوری می‌باشد؟

### **پیشینه**

به جز مفسران که هر یک در ذیل آیه شریفه مورد بحث به تفسیر آن پرداخته‌اند، و پاسخهای متفاوتی نیز به پرسشهای یاد شده داده‌اند، پژوهش مستقلی در باره بخش سوم آیه شریفه انجام نشده است، از این رو بحث در باره عبارت یاد شده از آیه ۳۳ نور ضرورت دارد. این ضرورت هنگامی دوچندان خواهد شد که مشخص شود با توجه به منسوخ شدن برده و کنیزداری، مفسران در تفسیر آیه شریفه، صرفاً به طرح یک بحث تاریخی پرداخته‌اند و ارتباطی میان این آیه شریفه با زندگی امروز جامعه مسلمانان برقرار نکرده‌اند. لذا در بازخوانی دیدگاه مفسران، تلاش می‌شود از آیه شریفه پیامهایی ناظر به نیازهای امروز جوامع اسلامی استنباط گردد.

### **سبب نزول آیه شریفه**

برای بخش سوم آیه شریفه در روایاتی که تعداد آنها بالغ بر هفت روایت است، سبب نزول خاصی نقل شده که محور همه این روایات عبدالله اُبی - که با عنوان رئیس منافقان مدینه مشهور شده - است، اما این روایات جزئیات واقعه را مختلف گزارش کرده‌اند.

مشهور است که اعراب حجاز از جمله قریش در جاهلیت کنیزان را می خریدند و مبالغ سنگینی را تعیین می کردند تا آنها از قبل زنا و تن فروشی آن مبالغ را کسب کرده به مالکان خود بپردازند، اما خدای تعالی با نزول آیه شریفه «وَلَا تُكْرَهُوا فَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا» مؤمنان را از این عمل بازداشت. (قمی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۰۳، نیز نک: فراء، ج ۲، ص ۲۵۱؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۵۰) در نخستین سبب نزول خاص آیه شریفه که نزول آن را در ارتباط با عبدالله بن اُبیّ دانسته‌اند، از جابر، مفسر صحابی نقل شده که عبدالله بن اُبیّ کنیزی به نام مسیکه داشت و به منظور کسب درآمد او را وادار به زنا می‌کرد تا اینکه آیه نازل شد و او را از عمل ناروایش بازداشت (نک: طبری، ج ۱۸، ص ۱۰۳ و طوسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۴۳۴؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۵۰ - ۵۱). همین روایت را از عکرمه هم نقل کرده‌اند (صنعانی، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۵۰) در روایت سوم از زُهری نقل شده است که مردی از قریش در جنگ بدر اسیر شد و نزد عبدالله بن اُبیّ بود. وی کنیزی به نام معاذه داشت که مسلمان بود و مرد قرشی خواهان مباشرت با او بود، اما کنیز به دلیل اسلامش امتناع می‌ورزید. عبدالله بن اُبیّ با هدف کسب درآمد و گرفتن فدیة فرزند<sup>۴</sup>، کنیز را با زدن مجبور به باردار شدن از مرد قرشی می‌کرد، و خدای متعال به منظور بازداري عبدالله آیه شریفه را نازل کرد. (صنعانی، همانجا؛ تیمی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۴۴۸؛ طبری، ج ۱۸، ص ۱۰۳) روایت چهارم از شعبی است که می‌گوید عبدالله بن اُبیّ دو کنیز به نامهای معاذه و مُسیکه داشت، یکی را برای فجور و زنا فرستاد، و او

---

۴. در جاهلیت این رسم کم و بیش رایج بوده است که برخی ثروتمندان تمایل داشتند از برخی کنیزان با ویژگیهای خاص اما متعلق به دیگران صاحب فرزند شوند و این عمل از راه زنا انجام می‌گرفت. صاحبان آن کنیزان نیز از این طریق کسب درآمد می‌کردند، یعنی در قبال آزاد کردن فرزند آن کنیز و الحاق به پدرش، از وی فدیة (پول) می‌گرفتند (نک: تیمی، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۴۴۸، روایت قتاده و زهری ذیل آیه ۳۳ نور، نیز طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۴، ص ۴۳۲) مبلغی که مالک کنیز از پدران فرزندان می‌گرفتند به تناسب خیلی زیاد بود و گاه تا یک صد شتر هم می‌رسید. فرد مورد اشاره روایت نیز از ثروتمندان مکه معرفی شده که عبدالله بن اُبیّ به طمع کسب مال هنگفت قصد داشت به اکراه و اجبار کنیز مسلمان خود را در اختیار وی قرار دهد. (نک: ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص ۱۷۸)

بُردی (بُرد یمانی) کسب کرد و نزد وی آمد، خواست دیگری را نیز برای همین کسب بفرستد که کنیز امتناع کرد و آیه شریفه در این باره نازل شد و پذیرش توبه وعده داده شده در ذیل این آیه به این دو کنیز اختصاص دارد. (صنعانی، همانجا. این روایت را با اندکی تفاوت از مجاهد نقل کرده است: نک: طبری، ج ۱۸، ص ۱۰۴) نقل پنجم از سدی است که می‌گوید: آیه شریفه در باره عبدالله بن اُبی رئیس منافقان نازل شد. وی کنیزی به نام معاذه داشت که هرگاه مهمانی بر وی وارد می‌شد، کنیز را با هدف دریافت هدیه و پاداش در اختیار مهمان خود قرار می‌داد. (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۵۱) روایت ششم از مقاتل است که می‌گوید: آیه شریفه در باره عبدالله بن اُبی و کنیزش اُمیمه و عبدالله بن نتیل و کنیزش مُسیکه (دختر اُمیمه) و نیز چهار کنیز دیگر به نامهای معاده، اروی، عمره و قتيله نازل شد، چرا که اُمیمه و دخترش مسیکه نزد رسول خدا (ص) آمده از اینکه به زنا مجبور می‌شوند اظهار ناخشنودی کردند، پس خداوند این آیه شریفه را نازل کرد. (مقاتل، ۱۴۲۳، ج ۳، ص ۱۹۸) در گزارش طبرسی از سبب نزول، بعد از نقل روایت موافق مقاتل آمده است که بعد از نزول تحریم زنا، کنیزان عبدالله بن اُبی که شش تن بودند نزد پیامبر آمده و از اینکه برای درآمد از ناحیه عبدالله بن ابی مجبور به زنا می‌شوند شکایت کردند و آیه «لَا تُكْرِهُوا...» در باره آنان نازل شد. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۲۲۱). فخر رازی روایت هفتمی را از ابوصالح از ابن عباس نقل کرده است که می‌گوید: عبدالله بن اُبی در حالی که یکی از کنیزان زیبایش به نام معاذه را به همراه داشت نزد پیامبر آمد و گفت: این کنیز متعلق به ایتم فلانی است، آیا او را به زنا امر نکنیم تا دیگران به منافع او دست یابند؟ پیامبر فرمود: نه. ابن اُبی درخواستش را تکرار کرد و آیه «لَا تُكْرِهُوا...» در این باره نازل شد. (نک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۳، ص ۳۷۶).

این مجموع روایات موسوم به سبب نزول است که در آنها دو نقطه مشترک وجود دارد: یکی آنکه ماجرای اکراه کنیزان بر زنا مربوط به عبدالله بن اُبی بزرگ منافقان مدینه بوده است و دوم آنکه همه این روایات از اجبار کنیزان بر عمل زنا به منظور کسب درآمد و صاحب فرزند شدنِ مردانی بیگانه، از آن کنیزان به ازای مالی که به مالکان کنیزان می

پرداخته‌اند بوده است. و خداوند در این آیه شریفه همه مالکان کنیزان را از این اجبار و اکراه منع کرده است.

### تعمیم آیه به نهی از اجبار زنان بر فحشا

برخلاف دیدگاه مفسران متقدم و متأخر که آیه شریفه را محدود به نهی از اجبار کنیزان بر فحشا و زنا دانسته‌اند، برخی مفسران معاصر با تبیین‌های متفاوت، حکم آیه شریفه را به اجبار همه زنان تعمیم داده‌اند. بنابر این از نظر این مفسران، با نسخ مسأله برده داری حکم آیه شریفه منسوخ و تعطیل نشده و همچنان آیه شریفه مسلمانان را از اجبار زنان به ارتکاب فحشا باز می‌دارد. مؤلفان تفسیر نمونه می‌نویسند:

متأسفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام نهاده‌اند در بعضی از کشورها که دم از تمدن و حقوق بشر می‌زنند این عمل به شدت ادامه دارد، و حتی در مملکت ما، در عصر طاغوت نیز به صورت وحشتناکی وجود داشت که دختران معصوم و زنان ناآگاه را فریب می‌دادند و به مراکز فساد می‌کشاندند و با طرح‌های شیطانی مخصوص آنها را مجبور به خودفروشی می‌کردند و راه فرار را از هر طریق به روی آنها می‌بستند، تا از این طریق در آمدهای سرشاری فراهم سازند که شرح این ماجرا، بسیار دردناک، و از عهده این سخن خارج است. (مکارم و همکاران، ۱۳۷۱، ج ۱۴، ۴۶۱)

چنانکه ملاحظه می‌شود در این تفسیر بدون آنکه تحلیل جدید و متفاوتی از الفاظ آیه ارائه دهد، پیام آیه شریفه را به دوره معاصر و کشاندن زنان به مراکز فحشا، که اغلب از راه فریب و اغفال زنان و دختران صورت می‌گیرد، تعمیم داده است.

مدرسی نیز در *من هدی القرآن* با اشاره به برخوردار بودن آیه شریفه از دو دلالت ظاهر و باطن، مقصود از ظاهر آیه شریفه را همچون سایر مفسران، نهی عبدالله بن ابی و سایر مسلمانان از اجبار کنیزان به فحشا به منظور کسب درآمد دانسته است. وی می‌نویسد:

بر اساس این آیه شریفه جامعه اسلامی نباید به افرادی مانند عبدالله بن ابی اجازه دهد به انجام زشت‌ترین انواع تجارت، یعنی تجارت با بدن کنیزان بپردازد. وی سپس بدون آن که تفسیر باطن آیه شریفه را تعیین کند، آیه را اشاره به ضرورت برطرف کردن مشکلات

اجتماعی، نظیر بالا بردن مهریه و تعیین شرایط سخت برای ازدواج دانسته است. شرایطی که امکان ازدواج دختران و تأمین نیازهای جنسی آنان را دشوار ساخته و ناخواسته دختران جوان را به سمت ارتکاب فحشا و تأمین نیازهای جنسی از طرق نامشروع سوق می‌دهد، چرا که جامعه فاسد همراه با اقتصاد منحرف و پیرو آن فقر خوار کننده مهمترین عواملی هستند که زنان برخوردار از فطرت‌های پاک و شریف را به انحراف جنسی و تن دادن به فحشا و تن فروشی کشانده است. به نظر مدرسی اسلام با قدرت با این مشکلات اجتماعی مقابله کرده است. اینکه پیامبر ضباعه دختر زبیر بن عبدالمطلب از طایفه شریف بنی هاشم را به ازدواج مسلمانی سیاه‌پوست مثل مقداد بن اسود با منزلت پایین اجتماعی درآورد در راستای تسهیل شرایط ازدواج برای جوانان در جامعه اسلامی ارزیابی می‌شود، تا مؤمنان پیامبر را در امر ازدواج فرزندان‌شان الگوی خود قرار دهند. (نک: مدرسی، ۱۴۱۹، ج ۸، ص ۳۰۸ - ۳۰۹) بنابر این مدرسی هم مانند تفسیر نمونه، اکراه و اجبار در آیه شریفه را از اجبار آمرانه یک مالک نسبت به کنیزان زیر دستش، به اضطرارهای اجتماعی ناشی از فقر، یا دشوار ساختن شرایط ازدواج و بالا بردن مهریه دختران معصوم و پاک‌سرشت که ناشی از تغییر فرهنگ اصیل دینی و بومی در جامعه اسلامی است، تعمیم داده است، با این تفاوت که این تعمیم را گویا از مقوله معنای باطنی آیه شریفه معرفی کرده است. شاید وجود روایات سبب نزول متعدد و مشهور در تفسیر آیه شریفه و سلطه معنای «اجبار کنیزان بر فحشا» بر ذهن و زبان مفسران موجب شده وی ظاهر آیه شریفه را ناظر به همین معنا دانسته و آن معنای عام را از مقوله باطن آیه شریفه شمرده است، تا بدون دلیل معنای آیه را به دایره اجبار کنیزان بر فحشا محدود نسازد.

به منظور کشف دلالت آیه شریفه و شمول نهی «لَا تُكْرَهُوا» نسبت به زنان و دختران آزاد (غیرکنیز) و ارزیابی این دیدگاه که تعمیم دلالت آیه شریفه نسبت به زنان غیرکنیز مدلول باطنی آیه است یا ظاهر آن لازم است کلمات کلیدی آیه شریفه، سیاق، موضوع بخش میانی آیه و روایات سبب نزول بررسی شود.

**أ. تحقیق در معنای کلمات کلیدی آیه شریفه**

در آیه شریفه چهار واژه کلیدی وجود دارد که تبیین معنای آنها نقش اساسی در فهم مقصود آیه شریفه ایفا می‌کند: «فتیات»، «تُکْرَهُوا»، «بِغَاء»، «تَحْصُنْ»

۱. «فتیات»، جمع «فتات»، یعنی دختر تازه جوان، و مؤنث «فتی» به معنای پسر جوان است. جمع «فتی» نیز «فتیان» و «فتیه». بعضی معنای اصلی «فتی» را طراوت و بی نیازی و برخوردار بودن دانسته (ابن فارس، ج ۴، ص ۴۷۳) و زمانی به دختر جوان «فتاء» گفته می‌شود که پا به سنی بگذارد که پرده نشین شود و او را از بازی کردن با کودکان بازدارند. (جوهری، ج ۶، ص ۲۴۵۱؛ ازهری، ج ۱۴، ص ۲۳۳) در قرآن مجید این کلمه در باره حضرت ابراهیم هنگامی که در عنفوان جوانی بود به کار رفته است: «قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ» (انبیاء: ۶۰) گفتند: شنیده‌ایم که جوانی به نام ابراهیم از آنها [به بدی] یاد می‌کند. گاه این واژه از روی مجاز در باره بردگان به کار رفته به برده جوان «فتی» و به کنیز جوان «فتاء» گفته می‌شود (نک: راغب، ص ۶۲۵؛ ازهری، ج ۱۴، ص ۲۳۴؛ ابن منظور، ج ۱۵، ص ۱۴۵؛ فیومی، ج ۲، ص ۴۶۲)، مثلاً در باره یوسف در زمان بردگی اش آمده است: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ» (یوسف: ۳۰)، زنان شهر گفتند: زن صدر اعظم از غلامش تمنای [تسلیم] دلش را دارد؛ [و غلام] با عشق [خود] شیفته‌اش کرده است. صیغه جمع مؤنث آن نیز در باره کنیزان به کار رفته است در آیه: «وَمَنْ لَمْ يَسْتَنْطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ» (نساء: ۲۵)، هر که از شما توان مالی [لازم] برای ازدواج با زنان آزاد و مؤمن ندارد، از میان کنیزان جوان مؤمن، همسر گزیند... (راغب، همانجا) از دو بار ذکر واژه «فتیات» (جمع مؤنث «فتاء») نیز یک بار در آیه ۲۵ نساء به قرینه تقابل با «مُحْصَنَاتٍ = زنان آزاد» به معنای کنیزان جوان است، و یک بار نیز در آیه ۳۳ سوره نور آمده و به حسب لفظ و از نظر لغت عام است و هم در باره دختران جوان و به سن بلوغ رسیده، و هم مجازاً بر کنیزان جوان اطلاق می‌شود.

۲. «بغاء» از ماده «بغی» به معنای «در طلب چیزی رفتن توأم با تجاوز از حد است» (نک: راغب، ص ۱۳۷؛ جوهری، ج ۶، ص ۲۲۸۱؛ قرشی، ج ۱، ص ۲۰۷)، یعنی برای دست



یابی به آن پا را از حد فراتر بگذارند. این معنا در همه کاربردهای این کلمه دیده می‌شود. مثلاً به آن دسته از طالبان علم «بُعَاةُ عِلْمٍ» گویند (نک: طریحی، ج ۱، ص ۵۵؛ که برای به دست آوردن علم بیش از حد تلاش می‌کنند، و شخص ظالم و ستمگر و مفسد را نیز «باغی» گویند؛ زیرا برای به دست آوردن چیزی که دوست دارند، از حد خود پافراتر نهاده و از حق تجاوز می‌کنند و با ستم به دیگری یا ایجاد تباهی در چیزی در طلب رسیدن به مقصود خود می‌باشند (جوهری، ج ۶، ص ۲۲۸۱). واژه «بَغِيٌّ» به معنای زن بدکاره نیز در مورد کنیزان و زنانی که مرتکب فحشا می‌شوند به کار می‌رود و هیچگاه به مرد بدکاره «بَغِيٌّ» گفته می‌شود (جوهری، همانجا، ص ۲۲۸۲؛ فیومی، ج ۲، ص ۵۷)، زیرا این کنیزان و زنان بوده‌اند که در طلب کسب مال، از مقتضای فطرت خود و از طریق حق تجاوز کرده به تن فروشی روی می‌آوردند. بنابر این «بغاء» به معنای روی آوردن زن به فحشا با هدف کسب مال و منافع مادی است.

۳. «تَحَصُّنٌ» مصدر باب تَفَعَّلَ از ریشه «حصن»، به معنای محافظت، نگهداری و مصونیت است (ابن فارس، ج ۲، ص ۶۹) این واژه به شهری که اطراف آن دیوار کشند تا نفوذ به درون آن میسر نباشد و مردم و اموال در آن مصون باشند، اطلاق می‌شده، سپس در باره هر چیزی که موجب نگهداری و مصونیت گردد به کار رفته است (راغب، ص ۲۳۹)، مانند ازدواج که موجب مصونیت از انحراف جنسی می‌شود، از این رو به مردی که ازدواج کند «مُحَصَّنٌ»، و زنی که پاکدامنی ورزد و یا ازدواج کند «مُحَصَّنَةٌ» گویند (ابن فارس همانجا؛ جوهری، ج ۵، ص ۲۱۰۱؛ راغب، ص ۲۳۹؛ ازهری، ج ۴، ص ۱۴۵؛ فیومی، ج ۲، ص ۱۳۹) زیرا هر یک از دو امر عفت و پاکدامنی زن، و ازدواج او موجب محافظت و مصونیت از انحراف و فحشا می‌گردد. در قرآن مجید در مورد زنان «مُحَصَّنَاتٌ» به هر دو معنای ۱. پاکدامنی و عقیف بودن، ۲. ازدواج کردن، آمده است: در آیه: «وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلاً أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ» (نساء: ۲۵) به قرینه تقابل با کنیزان، به معنای زنان آزاد پاکدامن و عقیف، و ازدواج نکرده است، و در آیه: «وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ» (نساء: ۲۴) به قرینه

سیاق آیه ۲۳ همین سوره، مقصود از «مُحَصَّنَات» زنان ازدواج کرده و شوهردار است، که ازدواج با آنان جایز نیست.

و «تَحْصُن» آن است که شخص خود را در دژ محکم قرار داده تا از آسیب مصونیت یابد (ابن منظور، ج ۱۳، ص ۱۱۹) یا قلعه و دژی را مسکن خود قرار دهد (راغب، ص ۲۳۹). و زنانگرچه هم از راه ازدواج می توانند خود را در دژ مستحکم مصونیت قرار دهند و هم با پاکدامنی و عفت ورزیدن، اما کاربرد فعل «تَحْصُن» همراه با فعل «أَرَدْنَ = اراده کردن» در آیه شریفه بیانگر این است که آن مصونیت در زنان وجود نداشته و قصد دارند خود را در آن قرار دهند، و این با ازدواج سازگارتر است. با این حال احتمالاً عبارت «إِنْ أَرَدْنَ تَحَصَّنًا» هم قابل تفسیر به اراده ازدواج است و هم قابل تفسیر به اراده عفت ورزیدن و پاکدامنی.

۴. «تُكْرَهُوا» فعل مضارع باب افعال از ریشه «کره» به معنای ناخوش داشتن، ناپسند شمردن، زشت شمردن، نفرت داشتن، و مشقت داشتن است، و چون با باب افعال رود به معنایوادر کردن دیگری بر انجام کاری است که برایش ناخوشایند بوده آن را زشت شمرد، یا از انجام آن به مشقت افتد: «أُكْرَهُتُهُ، حَمَلْتُهُ عَلَيَّ امْرُؤًا هُوَ لَهْ كَارِهٍ» (نک: همانجا، نیز: راغب، ۱۴۱۲، ص ۷۰۷؛ ابن دُرَید، ۱۹۸۸، ج ۲، ص ۸۰۰؛ ازهری، ۱۴۲۱، ج ۶، ص ۱۰؛ فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۵۳۱). لغویان میان دو واژه «کره» و «گَره» فرق گذاشته گویند: «گَره» آن است که عاملی بیرون از نفس انسان، او را بر انجام امری ناخوشایند وادار کند، و «گَره» آن است که انسان به خودی خود انجام کاری برایش ناخوشایند باشد، یا خودش را بر انجام کاری ناخوشایند وادار کند (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۳، ص ۵۳۴؛ جوهری، ۱۳۷۶، ج ۶، ص ۲۲۴۷؛ ازهری، ۱۴۲۱، ج ۶، ص ۱۱) واژه اکراه در فقه نیز رواج دارد و فقها برای آن تعاریف خاص تری ارائه داده اند. مضمون مشترک تعاریف عبارت است از واداشتن دیگری به کاری که بدان مایل نیست، همراه با تهدید. (محقق داماد، ۱۳۷۹، ص ۹۵) برخی از تعاریف عبارتند از: ۱. اکراه آن است که شخصی اسیر دست دیگری گردد به نحوی که قادر بر مخالفت با او نباشد، خواه سلطان، سارق یا هر غلبه کننده ای

دیگر، و شخص مکره هراس داشته باشد که اگر مخالفت ورزد، مورد ضرب شدید یا بالاتر از آن قرار گرفته یا کشته شود. ۲. اکراه کاری است که شخص نسبت به دیگری روا دارد تا رضایت او را منتفی یا اختیارش را سلب کند بدون این که اهلیت کار و یا خطاب را از او بگیرد. ۳. اکراه فعلی است که کسی با انجام آن در دیگری حالتی پدید آورد که خود به خود او را به سوی انجام عمل مورد نظر سوق دهد. ۴. اکراه وادار کردن دیگری بر انجام کاری است که نسبت به آن رضایت ندارد، اعم از گفتار و رفتار، به گونه‌ای که شخص به خودی خود آن کار را انجام نمی‌داد. (محقق داماد، همان، ص ۹۵ - ۹۶) مطابق این تعاریف اکراه دارای چهار رکن است: تهدید اکراه کننده، باور مکره به توانایی اکراه کننده به عملی ساختن تهدید خود، ترس مکره و سلب نشدن قصد فعل از مکره، یعنی شخص مکره بعد از تهدید اکراه کننده با قصد خود کار را انجام می‌دهد. (نک: هاشمی شاهرودی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۶۳۰)

واژه «اکراه» در فقه با دو اصطلاح «اجبار» و «اضطرار» نیز ارتباط و تفاوت دارد. اجبار، همان اکراه است و هر دو عدم رضایت به همراه دارد، اما با این تفاوت که اولاً در اجبار، از شخص مجبور سلب اختیار و قصد می‌شود، مانند اینکه شراب در حلقش بریزند، یا در حال روزه سرش را در آب فرو برند، اما در اکراه، اراده و اختیار محدود می‌شود، اما سلب نمی‌گردد، ثانیاً اکراه مشروط به وجود تهدید است اما در اجبار ممکن است همراه با تهدید باشد، و یا نباشد، مثل ریختن دارو در حلق فرزند. (نک: محقق داماد، همانجا، ص ۹۷ - ۹۸؛ هاشمی شاهرودی، همانجا، ص ۶۳۰) اضطرار نیز در اصطلاح فقه آن است که شخصی در شرایط و موقعیت تهدیدآمیز قرار گرفته و خروج از آن مستلزم ارتکاب فعلی (حرام) است. تفاوت اضطرار با اکراه این است که منشأ اکراه عامل انسانی و خارج از نفس است، در حالی که منشأ اضطرار نفسانی است، مثل آنکه شدت گرسنگی شخص را مضطر به خوردن گوشت مردار کند، و تفاوت اضطرار با اجبار این است که در اجبار قصد و اراده شخص مجبور سلب می‌شود، اما قصد و اراده مضطر سلب نمی‌شود و مضطر برای نجات جان خود، با اراده خود به خوردن یا نوشیدن حرام

مبادرت می‌کند. (نک: محقق داماد، ۱۳۷۹، ص ۱۲۴ - ۱۲۸). اکراه را از یک منظر به دو قسم اکراه مُلجی (تام) و اکراه غیر مُلجی (ناقص) تقسیم کرده‌اند. در اکراه مُلجی تهدید و خوف شدید متوجه مُکره، او را به حد اضطرار رسانده، رضایتش را سلب و اختیار و قصدش را محدود کرده و در او خوف تلف نفس یا عضو ایجاد می‌کند، اما اکراه غیر مُلجی، صرفاً موجب سلب رضایت مُکره شده و محدودیتی در اراده و اختیارش ایجاد نمی‌کند و منتهی به تلف نفس یا عضو یا حبس دراز مدت و نظیر اینها نمی‌شود. (همانجا، ص ۱۰۴-۱۰۵) در باره اکراه و اضطرار باید گفت که چون عامل اکراه بیرونی و عامل اضطرار درونی است، این دو مفهوم قابل جمع‌اند، یعنی هنگامی که فردی را بر عملی اکراه کنند، با توجه به درجه شدت اکراه، آن فرد خود را مضطر به انجام عمل خواهد دید.

با توجه به توضیحات گذشته واژه «اکراه» یک واژه ذومراتب است که دارای مراتب شدت و ضعف است، و اطلاق آن در آیه شریفه همه مراتب و درجات آن را در بر می‌گیرد، بنابراین باید گفت که نهی «لا تُکْرَهُوا فَتِیَاتِکُمْ...» هرگونه اکراه زنان و دختران را با هر درجه و مراتبی، از سوی همه افراد حقیقی و حقوقی جامعه نهی کرده است. همچنین به نظر می‌رسد اطلاق اکراه در آیه شریفه، مواردی را که شخص مُکره بدون به کاربردن هیچگونه تهدیدی، شرایطی را فراهم کند که مُکره خود را ناگزیر (مُضْطَرّاً) به تن‌فروشی ببیند هم می‌شود (نک: ادامه مقاله). شایان ذکر است، که نهی از اکراه زنان و دختران به تن‌فروشی به طریق اولی و با شدت بیشتر مستلزم نهی از اجبار آنان به تن‌فروشی خواهد بود.

## ب. دلالت سیاق آیه

منظور از سیاق، مجموع آیه ۳۳ و ۳۲ سوره نور است که موضوع واحدی را دنبال می‌کنند و الفاظ و معانی آن دو آیه ارتباطی وثیق با هم دارند. تأمل در آیه شریفه ۳۳ سوره نور نشان می‌دهد سه بخش این آیه کاملاً به هم مرتبط است، به علاوه با آیه ۳۲ ارتباط تنگاتنگ دارد. در واقع آیه ۳۳ ادامه آیه ۳۲ و پیوسته به آن است. آیه ۳۲ سوره نور به ازدواج دادن افراد بی همسر و ازدواج دادن بردگان و کنیزان سفارش کرده به مؤمنان

توصیه می‌کند که نباید فقر مالی مانع از به ازدواج دادن جوانان و بی همسران شود: «وَ أَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»، بالطبع موضوع آیه ۳۳ نیز با هر سه بخش در ارتباط با ازدواج مردان و زنان مجرد و بی همسر است و برخی احکام در ارتباط با ازدواج آنان را بیان می‌کند: در بخش نخست آیه، کسانی را که امکان مالی یا برخی شرایط دیگر را برای ازدواج ندارند، سفارش کرده که تا حصول شرایط ازدواج، پاکدامنی ورزند، بخش دوم نیز که به پذیرفتن درخواست بردگان جهت امضای قرار داد آزادی سفارش کرده، به قرینه ارتباطش با بخش نخست و آیه قبل، باید در ارتباط به تمایل بردگان به ازدواج و تشکیل خانواده و فراهم ساختن شرایط ازدواج باشد. در واقع میل فطری به ازدواج و تشکیل خانواده و بقای نسل، برخی بردگان را به درخواست انعقاد قرارداد واداشته و خداوند در این آیه به پذیرش درخواست آنان سفارش کرده، و حتی از مالکان و ثروتمندان و مسئولان جامعه خواسته است که بخشی از مالی را که خداوند به آنان بخشیده یا از بیت المال و یا از مال زکات(نک: زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۳، ص ۲۳۸؛ طبرسی، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۱۰۶) برای آزادی آن بردگان هزینه کنند(نک: ادامه مقاله، ذیل غرض اصلی بخش میانی آیه)، و بالاخره بخش سوم نیز با توجه به ارتباطش با دو بخش قبل و نیز با آیه ۳۲، در ارتباط با ازدواج زنان بی همسر اعم از زنان آزاد و کنیزان است، و صرفاً منحصر به نهی از اجبار کنیزان به فحشا، توسط مالکانشان به منظور کسب مال نیست.(نک: دروزه، ۱۴۲۱، ج ۸، ص ۴۱۶) ج. ازدواج بردگان، غرض اصلی بخش میانی آیه

مفسران اغلب در تفسیر بخش میانی آیه ۳۳ بدون توجه به سیاق، بحث خود را به احکام مکاتبه یا قرارداد بستن مالکان با بردگان خواهان آزادی و شرایط آن معطوف و محدود کرده اند(برای نمونه نک: ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۶، ص ۴۸ - ۴۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۱۶) اما دروزه مفسر معاصر، غرض اصلی در بخش میانی آیه شریفه را نیز با استناد به سیاق، در ارتباط با ازدواج بردگان دانسته است. به نظر وی، درخواست برخی بردگان از موالی و مالکان خود برای عقد قرارداد آزادی فراهم ساختن زمینه ازدواجشان بوده است. چرا که

این بردگان حسب نیاز غریزی از یک سو تمایل به ازدواج داشتند و از دیگر سو بردگی را مانعی مهم و بزرگ بر سر راه ازدواج خود می دیدند، از این رو درخواست پرداخت مبلغ آزادی خود از قبل کار و کسب خود می کردند. با این تحلیل از بخش میانی آیه شریفه هر سه بخش آیه شریفه کاملاً با یکدیگر هماهنگ بوده و موضوع هر سه بخش نیز مسأله ازدواج می باشد. در بخش نخست به مردان جوانی که امکان ازدواج برایشان فراهم نیست، می خواهد که تا فراهم شدن شرایط پاکدامنی ورزند، در بخش دوم از مالکان می خواهد برای آن دسته از بردگانی که خواهان آزادی خود بوده و تمایل به ازدواج دارند، با آنان همراهی کرده و حتی بخشی از مالی که خداوند در اختیار آنان نهاده است را به آن بردگان ببخشند، و در بخش سوم آیه نیز از مسلمانان اعم از پدران دختران جوان یا مالکان کنیزان می خواهد که در صورت تمایل دختران و کنیزان به ازدواج، شرایط ازدواجشان را فراهم ساخته و با ایجاد شرایط سخت با هدف کسب منافع مادی بیشتر، زمینه انحراف جنسی و اخلاقی آنان را فراهم نسازند. (دروزه، ۴۱۶ - ۴۱۷) ابوحیان نیز بخش میانی آیات و دستور به انعقاد قرارداد آزادی با بردگان را در ارتباط با ازدواج آنها دانسته است. (ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۸، ص ۳۹)

#### **د. نقد روایات سبب نزول**

قرآن پژوهان سبب نزول را به رخدادها، پرسشها و هر حادثه‌ای که موجب نزول آیه، آیات یا سوره ای از قرآن شده و آن آیات در باره آن حادثه یا پاسخ به آن سؤال باشد تعریف کرده اند (نک: زرقانی، ج ۱، ص ۹۹ - ۱۰۱؛ معرفت، بی تا، ج ۱، ص ۲۴۱)، و روایاتی که آن رخدادها و وقایع موجب نزول آیات را برای ما گزارش کرده اند، روایات اسباب نزول خوانده می شود. در باره سبب نزول نقل شده برای آیه ۳۳ نور باید گفت که از یک سو پیوستگی این آیه اقتضا دارد که تمام آیه شریفه یک مرتبه نازل شده باشد و از دیگر سو، سه بخش به ظاهر متفاوت آیه شریفه اقتضا دارد که در باره سه ماجرا نازل شده باشد، چنانکه در باره بخش میانی این آیه نیز گفته اند که درباره غلام حاطب بن ابی بلتعه یا حویطب بن عبدالعزی نازل شد که از وی درخواست مکاتبه کرد و وی از پذیرش آن امتناع ورزید. (ابن عطیه، ۱۴۲۲، ج ۴، ص ۱۸۱) درباره بخش نخست آیه ۳۳

نیز گرچه سبب نزول مستقلى براى آن نقل نشده است، اما موضوع آن متفاوت از دو بخش بعدى است و بالطبع بايد سبب نزول ديگرى مى داشته است يا اگر سبب نزول خاصى نداشته نزول آن مستقل از دو بخش بعدى است. بنا بر اين مقتضاي پذيرش روايات سبب نزول آيه ۳۳ آن است که اين آيه شريفه در سه نوبت مجزا نازل شده باشد و سپس آن سه بخش به دستور رسول خدا (ص) در يك آيه کنار هم نشسته باشند، و چنانکه دروزه بيان کرده اين امرى بسيار بعيد مى نمايد (دروزه، ۱۴۲۱، ج ۸، ص ۴۱۶) و بدون دليل خاص قابل پذيرش نيست و اصل آن است که تمام بخشهاى آيه با هم نازل شده باشد و اگر هر بخش آيه به دنبال ماجرايى خاص به طور مستقل نازل شده بود، به طور طبيعى مى بايست هر بخش، خود آيه اى مستقل در نظر گرفته مى شد، نه اينکه مجموع سه آيه اى که در سه نوبت و در پس سه ماجرا به طور مستقل نازل شده در يك آيه، بدون هر گونه ارتباطى در کنار هم قرار گرفته باشند. اين در حالى است که مى دانيم بسيارى از روايات سبب نزول قصه هاى بوده اند که در صدر اسلام رخ داده و مفسران ميان آن قصه ها و آيات شريفه ارتباط برقرار کرده اند (نک: طباطبايى، ۱۳۵۳، ص ۱۷۳)، و يا اينکه نخست آياتى از قرآن نازل شده و بعدا ماجرايى اتفاق افتاد و رسول خدا (ص) آن آيه شريفه از پيش نازل شده را در باره آن ماجرا تلاوت کرده و حکم آيه را بر آن تطبيق داده اند. (نک: سيوطى، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۱۳۴؛ طيب حسيني، ۱۳۹۷، ش ۴۰، ص ۱۴۴ - ۱۴۶)، بنا بر اين در مورد اين آيه شريفه بايد گفت که به احتمال زياد مجموع آيه ۳۲ و ۳۳ سوره به صورت مستقل يا با بخشى از آيات قبلى اين سوره به مناسبتى نازل شده اند. سپس هنگامى که ماجراى شکايت کنيزان عبدالله بن ابي رخ داد، پيامبر بخشى پايانى آيه ۳۳ سوره را در ارتباط با آن ماجرا تلاوت کرده و شخص رسول خدا (ص) اجبار کنيزان بر فحشا را يکى از مصاديق عام آيه شريفه قرار داده اند. از سوى ديگر محققان بر اين باورند که هرگز احکام آيات شريفه به سبب نزول خاص خود محدود نبوده و احکام موجود در آيات قرآن دائر مدار عموميت الفاظ آنها مى باشد، نه خصوص سبب نزول آنها. (نک: سيوطى، همان، ص ۱۲۳؛ زرکشى، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۲۶)

## عمومیت الفاظ مدار احکام آیات

با توضیحاتی که بیان شد در تعارض سیاق با سبب نزول، به دلایل پیش گفته، سیاق بر روایت سبب نزول مقدم است و بخش پایانی آیه ۳۳ نور باید مطابق سیاق معنا شده و به مدلول روایات موسوم به سبب نزول محدود نشود، چنانکه اکثر نزدیک به همه مفسران مدلول آیه شریفه را به مدلول روایات موسوم به سبب نزول محدود کرده‌اند. علاوه بر این، دانشمندان علم اصول در تفسیر آیات شریفه قرآن از قاعده‌ای یاد کرده‌اند که نزد همه مفسران و فقیهان مقبول افتاده و آن ملاک قرار دادن عموم الفاظ در حکم و عدم محدود کردن آن به سبب نزول است. (العبرةُ بِعُمومِ اللَّفْظِ لَا بِخُصوصِ السَّببِ أَوْ المورِدِ) (سیوطی، همانجا؛ زرکشی، همانجا). مطابق این قاعده هر آیه‌ای از قرآن باید دایر مدار الفاظ عامش تفسیر شده و نباید دلالت و حکم آیه در محدوده سبب نزول آن منحصر بماند. بنابر این حکم بخش پایانی آیه ۳۳ نور بدون منحصر ماندن به اجبار کنیزان که مدلول روایات سبب نزول است باید در دایره عموم الفاظ کلیدی آیه، یعنی: «فتیات» و اطلاق «لاتکرهاوا» تفسیر شود. در بررسی معنای لغوی این نتیجه حاصل شد که واژه «فتیات» در اصل به معنای دختران جوان است و مجازاً به معنای کنیزان جوان نیز به کار رفته است، و واژه «تکرهاوا» نیز به هر نوع اکراه و الزام دیگری بر انجام عملی ناخوشایند، اعم از اجبار فیزیکی است.

## مخاطب آیه شریفه

یکی از مباحث مهم پیرامون آیه شریفه بیان مخاطب آیه و خطاب «لاتکرهاوا» و «کم» در «فتیاتکم» است. ابن عاشور در باره مخاطب آیه توضیح می‌دهد که اگر قضیه سبب نزول آیه شریفه و اجبار کنیزان به فحشا توسط عبدالله بن اُبی بعد از مسلمان شدن وی رخ داده باشد، روشن است که این خطاب به او و هر مسلمانی است، اما اگر این رخداد قبل از مسلمان شدن وی رخ داده باشد، عبدالله بن اُبی سبب نزول آیه است، اما حکم آیه در آن زمان شامل وی نمی‌شده است چون هنوز اسلام نیاورده بود و مشرکان تا پیش از اسلام آوردن مکلف و مخاطب به فروع احکام نمی‌باشند، اما سایر مسلمانان نهی شدند



از اینکه کنیزان خود را با هدف دستیابی به کسب مال به ارتکاب فحشا مجبور سازند. (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱۸، ص، ۱۸۰). بحث در باره مخاطب این آیه شریفه از آن جهت دارای اهمیت است که بدانیم آیه شریفه کدام گروه از مسلمانان را از اجبار «فَتیات» خود بر فحشا نهی کرده است، از این رو بحث و نظر ابن عاشور از ثمره عملی برخوردار نیست. مطابق دیدگاه مشهور مفسران که آیه شریفه را ناظر به اجبار کنیزان بر فحشا دانسته‌اند، بالطبع مخاطب آیه شریفه همه مسلمانانی خواهند بود که صاحب و مالک کنیز باشند، (نک: همه تفاسیر متقدم و متأخر، ذیل آیه شریفه) بنابر این آیه شریفه در روزگار ما موضوعیت خود را از دست داده است، و مخاطب واقعی نخواهد داشت، اما در صورتی که مدلول آیه شریفه از انحصار سبب نزول خارج شده و مطابق مدلول عام و اطلاق الفاظ آن تفسیر شود همه کسانی که دختران جوان جامعه اسلامی متعلق به آنان است مخاطب آیه شریفه خواهند بود. نخستین مخاطب آیه شریفه پدران و مادران دختران جوان و بعد از آن همه افراد، گروه‌ها، نهادهای تأثیرگذار فرهنگی و اقتصادی و متوالیان اداره امور جامعه و در نهایت حکومت اسلامی نیز مخاطب آیه شریفه بوده و هر یک بنا به نقش و تأثیرگذاری خود در تسهیل یا سخت کردن تحقق ازدواج دختران جوان که با فطرت پاک خود خواهان پاکدامنی بوده و نیاز به ازدواج دارند، به دست آنان است در این باره مسئولیت دارند و آیه شریفه از آنان می‌خواهد که نباید با تقصیر و قصور خود دختران جامعه را به انحراف جنسی و فحشا وادار کنند.

## نتیجه‌گیری

۱. گرچه مفسران با استناد به روایات سبب نزول این عبارت از آیه شریفه، مخاطب آیه شریفه را مالکان کنیزان و مقصود آیه شریفه را نهی از اکراه و اجبار کنیزان بر تن فروشی به منظور کسب درآمد نهی کرده دانسته‌اند، اما روایات سبب نزول با فرض صحت سند، به دلیل مخالفت با سیاق آیه شریفه، اولاً دلالتهای بر نزول مستقل عبارت یاد شده و معنای مشهور ثابت نیست، ثانیاً بر فرض صحت روایت سبب نزول، این روایات قادر بر محدود کردن حکم آیه شریفه، یعنی

عدم جواز اکراه و الزام به کنیزان نمی باشد، و این حکم آیه به معنای عام لفظ «فتیاتکم» تعلق می گیرد و محدود به کنیزان نمی باشد.

۲. با بررسی لغوی و قرآنی واژه «فتیاتکم» به دست آمد که این واژه در دو معنای دختران جوان و کنیزان به کار رفته است، و در فرهنگ عرب اغلب به معنای دختران جوان می باشد.

۳. با بررسی معنای اکراه (تکرها) به دست آمد که با تعمیم معنای «فتیات» به زنان و دختران جوان اعم از کنیزان و زنان آزاد، معنای اکراه نیز از الزام و اجبار فیزیکی به الزام و اجبارهای غیر فیزیکی، یعنی فراهم کردن هر گونه شرایطی که دختران جوان ممکن است وادار به فحشا شوند را در بر می گیرد. بنابراین مدلول آیه شریفه بسته به شرایط مؤمنان و جامعه اسلامی از اطلاق و شمولی برخوردار خواهد شد که افراد جامعه را از همه اشکال اکراه و الزام مستقیم و غیر مستقیم، فراهم ساختن هر گونه شرایطی که در آن کنیزان (در صدر اسلام) و دختران و زنان جوان، در همه زمانها برای تأمین معاش خود و یا ارضای نیازهای جنسی خود وادار به تن فروشی شوند نهی کرده است.

## منابع

۱. آلوسی، سید محمود؛ (۱۴۱۵)، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، (۱۴۱۹)، تفسیر القرآن العظیم، ریاض، مکتبه نزار مصطفی الباز.
۳. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، (۱۴۲۲)، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت، دار الکتب العربی.
۴. ابن درید، محمد بن حسن، (۱۹۸۸)، جمهره اللغه، بیروت، دار للملایین.
۵. ابن عاشور، (۱۴۲۰)، التحریر و التنویر، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.

۶. ابن عطیه؛ عبدالحق بن غالب، (۱۴۰۴)، المحرر الوجیز فی تفسیر الكتاب العزیز، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۷. ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴)، معجم مقاییس اللغه، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۸. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، (۱۴۱۱)، تفسیر غریب القرآن، بیروت، دار و مکتبه الهلال.
۹. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، (۱۴۱۰)، تفسیر القرآن العظیم، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۱۰. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴)، لسان العرب، بیروت، دار صادر.
۱۱. ازهری، محمد بن احمد، (۱۴۲۱)، تهذیب اللغه، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۱۲. بیضاوی، عبدالله بن عمر، (۱۴۱۸)، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۳. تیمی، یحیی بن سلام، (۱۴۲۵)، تفسیر یحیی بن سلام، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۱۴. ثعلبی، احمد بن محمد، (۱۴۲۲)، الكشف والبیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۵. ثقفی تهرانی، محمد، (۱۳۹۸)، روان جاوید در تفسیر قرآن، تهران، برهان.
۱۶. حوی، سعید، (۱۴۲۴)، الاساس فی التفسیر، قاهره، دار السلام.
۱۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۳۷۶)، تاج اللغه و صحاح العربیه، بیروت، دارللملایین.
۱۸. دروزه، محمد عزه، (۱۴۲۱۹)، التفسیر الحدیث: ترتیب السور حسب النزول، بیروت، دارالغرب الاسلامی.
۱۹. دینوری، عبدالله بن محمد، (۱۴۲۴)، الواضح فی تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲)، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دارالقلم.

۲۱. زرقانی، محمد عبدالعظیم، (بی تا)، مناهل العرفان فی علوم القرآن، بیروت، دار  
إحیاء التراث العربی.
۲۲. زرکشی، محمد بن بهادر، (۱۴۱۰)، البرهان فی علوم القرآن، بیروت، دار المعرفه.
۲۳. زمخشری، محمود بن عمر، (۱۴۰۷)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل،  
بیروت، دارالکتب العربی.
۲۴. سمرقندی، نصر بن محمد، (۱۴۱۶)، تفسیر السمرقندی المسمی بحرالعلوم،  
بیروت، دارالفکر.
۲۵. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۴۲۱)، الإیقان فی علوم القرآن، بیروت، دار  
الکتاب العربی.
۲۶. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، (۱۴۰۴)، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، قم،  
کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.
۲۷. شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد، (۱۳۶۲)، تفسیر اثنا عشری، تهران، میقات.
۲۸. شبر، عبدالله، (۱۴۰۷)، الجواهر الثمین فی تفسیر الکتاب المبین، کویت، شرکه  
مکتبه الألفین.
۲۹. شوکانی، محمد، (۱۴۱۴)، فتح القدیر، دمشق، دار ابن کثیر.
۳۰. صادقی تهرانی، محمد، (۱۴۰۶)، الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن والسنة، قم،  
فرهنگ اسلامی.
۳۱. صنعانی، عبدالرزاق بن همام، (۱۴۱۱)، تفسیر القرآن العزیز المسمی تفسیر  
عبدالرزاق، بیروت، دارالمعرفه.
۳۲. طباطبائی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر  
انتشارات اسلامی.
۳۳. —، (۱۳۵۳)، قرآن در اسلام، تهران، دارالکتب الإسلامیة.
۳۴. طبرانی، سلیمان بن احمد، (۲۰۰۸)، التفسیر الکبیر: تفسیر القرآن العظیم، اردن،  
دارالکتاب الثقافی.

۳۵. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۱۲)، تفسیر جوامع الجامع، قم، حوزه علمیه قم، مرکز مدیریت.

۳۶. —، (۱۳۷۲)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو.

۳۷. طبری، محمد بن جریر، (۱۴۱۲)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالمعرفه.

۳۸. طوسی، محمد بن حسن، (بی تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۳۹. علم الهدی، علی بن الحسین، (۱۴۳۱)، تفسیر الشریف المرتضی (نفاثس التأویل)، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.

۴۰. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰)، التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت، داراحیاء التراث العربی.

۴۱. فراء، یحیی بن زیاد، (۱۹۸۰)، معانی القرآن، قاهره، هیئته المصریه العامه للکتاب.

۴۲. فضل الله، سید محمد حسین، (۱۴۱۹)، من وحی القرآن، بیروت، دارالملاک.

۴۳. قاسمی، جمال الدین، (۱۴۱۸)، تفسیر القاسمی المسمی محاسن التأویل، بیروت، دار الکتب العلمیه.

۴۴. قرشی، سیدعلی اکبر، (۱۳۷۷)، تفسیر احسن الحدیث، تهران، بنیاد بعثت.

۴۵. —، (۱۳۷۱) قاموس قرآن، تهران، دار الکتب الاسلامیه.

۴۶. قرطبی، محمد بن احمد، (۱۳۶۴)، الجامع لاحکام القرآن، تهران، ناصر خسرو.

۴۷. قطب، سید، (۱۴۲۵)، فی ظلال القرآن، بیروت، دار الشروق.

۴۸. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۳۶۳)، تفسیر القمی، قم، دار الکتب.

۴۹. ماتریدی، محمد بن محمد، (۱۴۲۶)، تأویلات اهل السنه، بیروت، دار الکتب العلمیه.

۵۰. ماوردی، علی بن محمد، (بی تا)، النکت و العیون تفسیر الماوردی، بیروت، دار الکتب العلمیه.

۵۱. محقق داماد، سیدمصطفی، (۱۳۷۶)، قواعد فقه (بخش جزایی)، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی.

۵۲. مصطفوی، حسن، (۱۳۶۰)، التحقیق فی کلمات القرآن، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب.

۵۳. معرفت، محمدهادی، (۱۴۱۰)، التمهید فی علوم القرآن، قم، مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید.

۵۴. مقاتل بن سلیمان، (۱۴۲۳)، تفسیر مقاتل بن سلیمان، بیروت، دار إحياء التراث العربی.

۵۵. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیة.

۵۶. نیشابوری، محمودبن ابوالحسن، (۱۴۱۵)، إیجاز البیان عن معانی القرآن، بیروت، دارالغرب الإسلامی.

۵۷. هاشمی شاهرودی، سیدمحمود، (۱۳۸۲)، فرهنگ فقه، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.